

# امپراتوری پنهان کلیک‌ها

شوشانا زوبوف، فیلسوف و روانشناس اجتماعی اهل آمریکا در تحلیلی هشداردهنده، سازوکار پنهان قدرت در اقتصاد داده را تشریح کرد؛ جایی که هر کلیک تبدیل به واحدی از سلطه می‌شود

شوشانا زوبوف، فیلسوف و روانشناس برجسته آمریکایی، در تحلیلی نفس‌گیر از ظهور هیولایی اقتصادی پُرده برمی‌دارد که تجربه انسانی را به کالایی بی‌ارزش و اراده آزاد را به هدفی برای تسخیر تبدیل کرده است: سرمایه‌داری نظارتی. او با نگاهی موشکافانه، ما را از یک گفت‌وگوی صمیمی در رستورانی کوچک در جنوب آمریکا به قلب امپراتوری‌های دیجیتال سیلیکون ولی می‌برد؛ جایی که کلیک‌ها، تردیدها و حتی عواطف ما استخراج و معامله می‌شوند. این گزارش، داستانی است از جهانی که پیش از درک آن بازتعریف شده، از نبردی برای بازپس‌گیری خودمختاری و از دعوتی آتشین برای ساختن آینده‌ای که بتوانیم آن را «خانه» بنامیم.

## پرسی در یک شب بارانی

زمستان ۱۹۸۱ بود و در شهری کوچک در جنوب ایالات متحده، باران بی‌امان بر سایه‌بان فلزی یک رستوران محلی می‌کوبید؛ صدایی که گویی سمفونی طبیعت برای آرامش بود. داخل رستوران، عطر ماهی سرخ‌شده و نان ذرت در هوا پیچیده بود و نور زردرنگ چراغ‌ها فضایی گرم و صمیمی خلق کرده بود. پشت میزی که بشقاب‌های نیمه‌خالی شام روی آن جا خوش کرده بودند، مدیر جوانی از یک کارخانه عظیم کاغذسازی، با چهره‌ای که اضطراب و کنجکاوی در آن موج می‌زد، به شوشانا زوبوف خیره شد. پرسشی که از لبانش جاری شد، مانند تیری بود که مسیر زندگی حرفه‌ای زوبوف را برای همیشه تغییر داد: «آیا روزی همه ما برای یک ماشین هوشمند کار خواهیم کرد، یا آدم‌های باهوشی اطراف آن خواهیم دید؟»

این سؤال که در فاصله سرو غذای اصلی و دسر کیک گردویی مطرح شد، چیزی بیش از یک دغدغه مدیریتی بود. زوبوف که آن زمان استادی جوان در هاروارد بود، در این پرسش بازتابی از قدیمی‌ترین معضل سیاسی بشر شنید: آیا ما ارباب تکنولوژی خواهیم بود یا برده آن؟ آیا این ماشین‌ها پناهگاهی برای شکوفایی ما خواهند ساخت یا ما را به تبعیدی ابدی در سرزمین خودمان محکوم خواهند کرد؟ مدیر با لحنی آمیخته از درماندگی ادامه داد: «چه می‌شود؟ کدام مسیر را باید برویم؟ باید همین حالا بدانم، و تلف کردن نداریم.» این پرسش، جرقه‌ای بود که سه دهه بعد به نگارش کتاب پیشگامانه زوبوف، «عصر ماشین‌های هوشمند: آینده کار و قدرت»، انجامید. اما این کتاب تنها فصلی ابتدایی از یک جست‌وجوی بزرگ‌تر بود: آیا آینده دیجیتال می‌تواند خانه‌ای امن برای بشریت باشد؟

امروز، بیش از چهار دهه از آن شب بارانی گذشته است. کارخانه کاغذسازی شاید هنوز در گوشه‌ای از جنوب آمریکا پابرجا باشد، اما پرسش مدیر دیگر به دیوارهای یک کارخانه محدود نیست. این سؤال با نیرویی کوبنده و در ابعاد جهانی بازگشته، زندگی میلیاردها نفر را در بر گرفته و هر جنبه از وجودمان را بازتعریف کرده است. قلمرو دیجیتال که زمانی وعده آزادی و ارتباط را می‌داد، به سرزمینی ناشناخته و پر از اضطراب تبدیل شده است. امنیت، پیش‌بینی‌پذیری و حس تعلقی به آینده به رویاهایی دور دست بدل شده‌اند. میلیاردها نفر از هر نسل و فرهنگی، با این پرسش روبه‌رو هستند: آیا این تمدن اطلاعاتی نوظهور، جایی خواهد بود که بتوانیم آن را خانه بنامیم؟

## خانه‌ای که از دست می‌رود

هر موجود زنده‌ای، از پرندگان مهاجر تا لاک‌پشت‌های اقیانوس‌پیما، غریزی به سوی خانه کشیده می‌شود. خانه، نقطه صفر است؛ مبدأیی که جهت‌گیری ما از آن آغاز می‌شود. بدون آن، در سرزمین‌های ناشناخته گم می‌شویم. هر بهار، وقتی جفت اردک‌های وحشی پس از سفری طولانی به خلیج کوچک روبه‌روی خانه زوبوف بازمی‌گردند، فریادهایشان گویی سرودی برای بازگشت و امنیت است. لاک‌پشت‌های سبز، هزاران کیلومتر را در اقیانوس‌ها طی می‌کنند تا دقیقاً به همان ساحلی بازگردند که در آن متولد شده‌اند. پرندگان، نیمه وزنشان را در پروازهای طاقت‌فرسا از دست می‌دهند تا به آشیانه‌شان برسند. خانه، برای هر موجودی، قلمرویی از امنیت، رشد و تداوم است.

برای انسان، خانه چیزی فراتر از یک مکان فیزیکی است. مغز پیچیده ما این امکان را می‌دهد که شکل و مکان خانه‌مان را خودمان انتخاب کنیم، اما معنای آن را نه. خانه جایی است که ما را می‌شناسد و در

آن شناخته می‌شویم؛ فضایی برای عشق، امنیت، آزادی و امید به آینده. به همین دلیل است که اودیسه هومر، داستان مردی که برای بازگشت به ساحل خویش هر سختی را به جان می‌خرد، پس از هزاران سال هنوز قلب ما را می‌فشارد. از دست دادن این حس تعلق، دل‌تنگی عمیقی را به همراه دارد که پرتغالی‌ها آن را «سوداژه» می‌نامند؛ حسرتی عمیق برای سرزمینی که از آن رانده شده‌ایم. در قرن بیست‌ویکم، این حس به تجربه‌ای همگانی بدل شده است. ما نه تنها از خانه‌های فیزیکی، بلکه از حریم شخصی، استقلال فکری و حق حاکمیت بر زندگی‌مان تبعید شده‌ایم. در تمدن اطلاعاتی جدید، احساس بیگانگی می‌کنیم، گویی در سرزمینی غریب گرفتار شده‌ایم. مسبب این غربت، هیولایی نامرئی است: سرمایه‌داری نظارتی.

## یک هیولای پنهان

برای درک این بیگانگی، باید هیولایی را که در سایه کمین کرده بشناسیم. سرمایه‌داری نظارتی، جهشی اقتصادی است که به همان اندازه که سرمایه‌داری صنعتی طبیعت را غارت کرد، سرشت انسانی را ویران می‌کند. این سیستم با ادعایی گستاخانه‌آغاز می‌شود: تجربه انسانی ماده خامی رایگان است که می‌توان آن را استخراج، تملک و معامله کرد. هر کلیک، هر لایک، هر جست‌وجو، هر مَث‌روی یک تصویر، مکانی که در آن قدم می‌زنید، لحن صدایتان و حتی تردیدتان پیش از تصمیم‌گیری، به داده‌های رفتاری تبدیل می‌شود. این فرآیند در چهار مرحله پیش می‌رود:

- ۱- استخراج داده‌ها: شرکت‌ها داده‌های ما را جمع‌آوری می‌کنند، ظاهراً برای بهبود خدمات. این بخش کوچکی از داستان است که به ما نشان داده می‌شود.
- ۲- ارزش افزودن: بخش اعظم داده‌ها به عنوان دارایی اختصاصی شرکت‌ها تملک می‌شود—جنبه‌ای که زوبوف آن را «ارزش افزوده رفتاری» می‌نامد، طلای دیجیتال قرن بیست‌ویکم.
- ۳- کارخانه پیش‌بینی: این داده‌ها به فرآیندهای پیچیده «هوش ماشینی» تزریق می‌شوند تا محصولاتی پیش‌بینی‌کننده تولید کنند: اینکه چه می‌خرید، به چه رأی می‌دهید یا چه احساسی خواهید داشت.
- ۴- بازارهای آینده رفتاری: این محصولات در بازارهایی نوظهور معامله می‌شوند که آینده رفتار ما را می‌فروشند. مشتریان این بازارها-از شرکت‌های بیمه تا کمپین‌های سیاسی-برای شرط‌بندی روی آینده ما پول‌های کلان می‌پردازند.

## امپراتوری گوگل

گوگل این منطق را در اوایل دهه ۲۰۰۰، در بحبوحه بحران حباب دات‌کام، ابداع کرد. برای بقا، گوگل داده‌های جست‌وجوی کاربران را برای تبلیغات هدفمند به کار برد. این کشف، که در ابتدا بی‌ضرر به نظر می‌رسید، به سرعت به یک منطق اقتصادی فراگیر تبدیل شد. فیس‌بوک آن را به

روابط اجتماعی بسط داد، آزمون با فروشگاه‌های آنلاین و مایکروسافت با خدمات ابری به این بازی پیوستند. رقابت بی‌امان برای استخراج داده‌های عمیق‌تر - صدا، شخصیت، عواطف- این سیستم را به اعماق وجود ما کشاند. امروز، هر لحظه از زندگی ما، از ضربان قلبمان تا رویاهایمان، به منبعی برای استخراج تبدیل شده است.

## ظهور قدرت ابزار گرا

سرمایه‌داری نظارتی به زودی دریافت که مشاهده رفتار کافی نیست. بهترین راه برای پیش‌بینی آینده، شکل دادن به آن است. اینجا داستان به تاریک‌ترین نقطه خود می‌رسد: هدف از دانستن رفتار ما به کنترل آن تغییر کرد. زوبوف این قدرت جدید را «ابزارگرایی» می‌نامد؛ نیرویی که از طریق شبکه‌ای از دستگاه‌ها، سنسورها و فضاهای هوشمند رفتار ما را هدایت، تشویق و اصلاح می‌کند.

بازی پوکمون گو، مثالی روشن است. در ظاهر، یک بازی سرگرم‌کننده بود، اما در پشت صحنه، بازیکنان به سوی رستوران‌ها، کافه‌ها و فروشگاه‌هایی هدایت می‌شدند که به سازندگان پول پرداخت کرده بودند. این یک آزمایش جهانی برای هدایت توده‌ها بود. امروز، این منطق در همه جا حکمفرماست: از پیشنهاد یک کرم ضدجوش درست زمانی که پروفایل شما نشان می‌دهد اعتماد به نفس‌تان پایین است تا نمایش تبلیغ کفش‌های ورزشی پس از یک دویدن طولانی که حس سرخوشی‌تان را تقویت می‌کند. با ظهور اینترنت اشیا، این منطق به خانه‌ها، خودروها و شهرهایمان نفوذ کرده است. یخچال‌های هوشمند، دستیارهای صوتی و بیمه‌نامه‌های مبتنی بر رفتار، همگی ابزارهای این قدرت ابزارگرا هستند.

ما دیگر مشتری نیستیم، نه حتی محصول. ما ماده خامی هستیم که استخراج می‌شود. مشتریان واقعی، شرکت‌هایی هستند که آینده ما را در بازارهای رفتاری می‌خرند. سرمایه‌داری نظارتی، کابوس مارکس از سرمایه‌داری به مثابه خون‌آشامی که از کار تغذیه می‌کند را زنده کرده، اما این بار، این هیولا از هر لحظه زندگی ما تغذیه می‌کند.

## چرا هیولا را نمی‌بینیم؟

سرمایه‌داری نظارتی به دلیل بی‌سابقه بودن، نامرئی مانده است. ما پدیده‌های جدید را با مفاهیم آشنا تفسیر می‌کنیم و ماهیت واقعی آن‌ها را نادیده می‌گیریم. وقتی اولین اتومبیل‌ها آمدند، مردم آن‌ها را «کالسکه بی‌اسب» نامیدند؛ توصیفی که انقلاب آن‌ها را پنهان می‌کرد. تراژیک‌ترین مثال، بومیان کارائیب در برابر کریستف کلمب بودند. آن‌ها، که هرگز زره‌های درخشان و سلاح‌های آتشین ندیده بودند، این غریبه‌ها را خدایان پنداشتند و با هدایا از آن‌ها استقبال کردند، غافل از اینکه پیام‌آوران نابودی‌شان بودند. ما نیز امروز با لنزهای قرن بیستم به این پدیده قرن بیست‌ویکمی نگاه می‌کنیم. آن را با مفاهیمی مثل «انحصار» یا «نقض حریم خصوصی» می‌سنجیم.



بله، سرمایه‌داری نظارتی حریم خصوصی را نابود می‌کند، اما این تنها نوک کوه یخ است. زوبوف تجربه‌ای شخصی را به یاد می‌آورد: وقتی خانه‌اش در اثر صاعقه سوخت، تصور می‌کرد فقط با «اسبب دود» مواجه است. او درهای اتاق‌ها را بست و آلبوم‌های عکس را نجات داد، غافل از اینکه خانه‌ای دیگر وجود نداشت. امروز، ما نگران حریم خصوصی در شبکه‌های اجتماعی هستیم، در حالی که سرمایه‌داری نظارتی خودمختاری فردی -ستون دموکراسی- را هدف قرار داده است.

## خیمه‌شب باز، نه عروسک

بزرگ‌ترین خطای ما، اشتباه گرفتن تکنولوژی با منطق اقتصادی پشت آن است. سرمایه‌داری نظارتی تکنولوژی نیست؛ منطقی است که تکنولوژی را به خدمت می‌گیرد. امر دیجیتال می‌توانست به خانه‌ای دموکراتیک تبدیل شود، اما سرمایه‌داری آن را به ابزاری برای انباشت و کنترل بدل کرد. وقتی در سال ۲۰۰۹ از اریک اشمیت، مدیرعامل وقت گوگل، پرسیده شد چرا تاریخچه جست‌وجوها را نگه می‌دارند، او با لحنی جبرگرایانه گفت: «موتورهای جست‌وجو این اطلاعات را نگه می‌دارند.» این یک ردگم‌کنی بود. موتورهای جست‌وجو چیزی که وعده نمی‌دارند؛ این انتخاب‌های تجاری شرکت‌هاست که داده‌ها را انبار می‌کند.

برای درک این، واژه «تکنولوژی» را از تحلیل حذف کنید. آنگاه اهداف عریان سرمایه‌داری آشکار می‌شود: استخراج، کنترل و سود. الگوریتم‌ها تهدید نیستند؛ منطق اقتصادی‌ای است که آن‌ها را به ابزار اصلاح رفتار تبدیل کرده است. ما با یک اسب تروای مدرن روبه‌رو هستیم که باید درون آن را ببینیم و بفهمیم چه کسی آن را هدایت می‌کند.

## آینده‌ای در خطر

زندگی دیجیتال ما به یک قرارداد فاوستی بدل شده است: در ازای خدمات رایگان، راحتی و ارتباط، استقلال، حریم خصوصی و حق داشتن آینده‌ای نامعلوم را واگذار می‌کنیم. خروج از این قرارداد تقریباً ناممکن است، زیرا اینترنت زیرساخت مشارکت اجتماعی است و تحت سلطه سرمایه‌داری نظارتی قرار دارد. این وابستگی تضادی فلج‌کننده ایجاد می‌کند: ما به این ابزارها نیاز داریم، اما از گستاخی آن‌ها بیزاریم. نتیجه، نوعی کرخت‌سازی روانی است. عادت می‌کنیم به نظارت دائم و با جملاتی مثل «من چیزی برای پنهان کردن ندارم» خود را توجیه می‌کنیم. این تسلیم است؛ نه استدلال. مسئله، حق داشتن پناهگاه درونی است؛ فضایی برای فکر کردن، احساس کردن و بودن، بدون نظارت. تمدن صنعتی، طبیعت را نابود کرد و سیاره را به خطر انداخت. تمدن اطلاعاتی، با هدایت سرمایه‌داری نظارتی، سرشت انسانی را نابود می‌کند. میراث صنعتی، آشفته‌گی اقلیمی است. نسل‌های آینده برای چه حسرتی خواهند خورد؟ از دست دادن خودمختاری؟ فقدان خانه‌ای انسانی در عصر دیجیتال؟

# ویژه



## خانه‌های هوشمند و مرثیه حریم خصوصی

در سال ۲۰۰۰، گروهی از پژوهشگران در مؤسسه فناوری جورجیا پروژه‌ای به نام «خانه آگاه» را آغاز کردند؛ آزمایشگاهی زنده برای آزمودن مفهوم «ایانش فراگیر». ایده ساده، اما جسورانه بود: خانه‌ای که از طریق شبکه‌ای گسترده از سنسورهای هوشمند، تمامی حرکات و فعالیت‌های ساکنانش را زیر نظر دارد، اما با احترام به حریم خصوصی و مالکیت اطلاعات افراد. در این طرح، هر ساکن کامپیوتر پوشیدنی خود را داشت که داده‌های شخصی‌اش را کنترل و ارتباط دوطرفه‌ای میان محیط و ساکنان برقرار می‌کرد؛ حلقه‌ای بسته که به طور کامل در اختیار خود افراد بود. باور اصلی پروژه، حفظ حریم خصوصی به عنوان حق بنیادین افراد در منزلشان بود.

اما امروز، در سال ۲۰۲۵، این رؤیا دیگر دست‌یافتنی به نظر نمی‌رسد. بازار جهانی خانه‌های هوشمند که در سال ۲۰۱۸ حدود ۳۶ میلیارد دلار ارزش داشت، اکنون پیش‌بینی می‌شود به ۱۵۱ میلیارد دلار برسد. یکی از نمادهای این تغییر، دستگاه دمایای نست است؛ محصولی که در ظاهر به ما قول راحتی، کارایی و امنیت می‌دهد، اما واقعیت پشت پرده کاملاً متفاوت است. نست توسط شرکت‌هایی چون گوگل تحت هولدینگ آلفابت ساخته و داده‌های جمع‌آوری شده از طریق سنسورها، حرکات و رفتارهای ساکنان خانه به سرورهای مرکزی منتقل می‌شود.

این داده‌ها نه تنها جمع‌آوری می‌شوند، بلکه با سیاست‌های حریم خصوصی مبهم و قراردادهای طولانی و پیچیده، به دسترسی و استفاده بی‌حد و مرز شرکت‌های ثالث باز می‌شوند. شرکت نست مسئولیتی در قبال حفاظت از این داده‌ها نمی‌پذیرد و مصرف‌کننده تنها با قبول این شرایط محدود می‌تواند از دستگاه استفاده کند. اگر مقاومت کند، عملکرد دستگاه کاهش می‌یابد و امنیت خانه‌اش به خطر می‌افتد. این دیگر «خانه‌ای آگاه» نیست، بلکه یک سامانه نظارتی گسترده است که مالکیت داده‌ها را از ساکنانش می‌گیرد و به شرکت‌های بزرگ می‌دهد.

از پروژه «خانه آگاه» تا محصولات امروز، ما شاهد یک انحراف بزرگ هستیم؛ انحرافی از کنترل فردی و حفظ حریم خصوصی به سوی تسلط داده‌محور شرکت‌های فناوری غول‌آسا که با پشتوانه هوش مصنوعی، به جمع‌آوری و استفاده انحصاری از داده‌های ما می‌پردازند. بازار گستاخانه‌ای که وعده رفاه می‌دهد، اما در عمل آزادی‌های ما را به مخاطره می‌اندازد و دموکراسی را تهدید می‌کند. سؤال کلیدی این است: چه آینده‌ای برای ما، فرزندانمان و حیات انسانی در جهان دیجیتال باقی می‌ماند وقتی مالکیت و کنترل داده‌ها به دست چند شرکت محدود بیفتد؟ آیا می‌توانیم بار دیگر «خانه» را به معنای واقعی آن، پناهگاه خصوصی و فضای امنی برای تجربه فردی بازگردانیم؟ این پرسش‌ها را باید جدی گرفت. پیش از آنکه رؤیای دیجیتال تبدیل به کابوس «سرمایه‌داری نظارتی» شود، نظامی که در آن حریم خصوصی و آزادی‌های فردی، قربانی رشد بی‌رویه بازارهای داده‌ای شده‌اند.

مرثیه «خانه آگاه» در واقع تلنگری است بر ما؛ هشدار به ما که کنترل زندگی دیجیتال‌مان را دوباره پس بگیریم و مرزهای حریم خصوصی را به عنوان خط قرمزهای غیرقابل عبور بپذیریم. آینده هنوز نوشته نشده است، اما اگر دست روی دست بگذاریم، خانه‌هایمان دیگر خانه نخواهند بود.

